



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله پنجم
موضوع جزئی: ادله جواز رجوع به اعلم
سال دوم
تاریخ: ۱۸ آبان ۱۳۹۰
مصادف با: ۱۲ ذی الحجه ۱۴۳۲
جلسه: ۳۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد قائلین به جواز رجوع به غیر اعلم یا به عبارت دیگر قائلین به تخییر بین اعلم و غیر اعلم به ادله ای تمسک کرده اند که ما در جلسه گذشته دلیل اول این قول را ذکر کردیم. دلیل اول، اطلاقات ادله لفظیه جواز تقلید بود. عرض کردیم اینها با استناد به اطلاق آیات و روایاتی که بر جواز تقلید و مشروعیت تقلید اقامه شده، استفاده کرده اند که قید اعلمیت و افقهیت در تقلید معتبر نیست چون در هیچ یک از این ادله این قید ذکر نشده است و ما از عدم ذکر قید در آیات و روایاتی که جواز تقلید را ثابت می کنند، کشف می کنیم اعلمیت و افقهیت در مرجع تقلید معتبر نیست.

بررسی دلیل اول:

حال باید دید آیا این دلیل تمام است یا خیر؟ یعنی آیا می تواند تخییر و جواز رجوع به غیر اعلم را ثابت کند یا نه؟ با قطع نظر از اشکالاتی که فی الجمله این ادله دارند و ما در بحث از مشروعیت تقلید به آنها اشاره کردیم، بطور کلی باید ببینیم آیا اطلاق در این بحث قابل استفاده است یا نه؟ آیا از این ادله می توانیم چنین اطلاقی را کشف کنیم یا خیر؟ دو اشکال به این دلیل وارد شده است:

اشکال اول:

اشکال اول اشکالی هست که مرحوم آقای خوئی به این دلیل دارند و البته مطلب تازه ای نیست و ما سابقاً هم این اشکال را در بحث از تخییر بین المتساویین و عدول به حی مساوی مطرح کردیم و پاسخ دادیم. ملخص اشکال آقای خوئی این است: اطلاق ادله حجیت قول مجتهد، شامل متعارضین نمی شود. اصلاً ما نمی توانیم به اطلاق ادله حجیت فتوی و قول مجتهد تمسک کنیم چون اساساً شمول این ادله نسبت به متعارضین اعم از خبر یا بینة و یا دو فتوای متعارض، مستلزم جمع بین ضدین و یا نقیضین است؛ یعنی اگر این ادله بخواهد هر دو فتوای متعارض را شامل شود این مستلزم جمع بین ضدین یا نقیضین است و اگر یکی معین را بخواهد شامل شود و دیگری را شامل نشود این ترجیح بلامرجح است و یکی غیر معین را اگر بخواهد شامل شود، این هم نمی شود چون دلیلی بر آن نداریم. پس یکی غیر معین مشمول ادله حجیت و اعتبار فتوی و قول مجتهد نیست چون مفاد آن ادله، حجیت تعیینیه است نه حجیت تخییریه و اگر به خاطر داشته باشید ما عرض کردیم اساساً به نظر ایشان حجیت تخییریه معقول نیست. ایشان نتیجه

می‌گیرند که با توجه به اینکه هیچ یک از این سه فرض صحیح نیست لذا مقتضای قاعده تساقط هر دو دلیل است یعنی هر دو دلیل از اعتبار ساقط می‌شوند و فقط در مورد خبرین متعارضین ایشان می‌گویند ما دلیل خاص داریم که دلالت بر ترجیح احدهما یا تخییر می‌کند ولی در مورد سایر متعارضین مثل دو بینه متعارض یا دو فتوای متعارض، دلیلی که بر ترجیح یکی از دو فتوی یا تخییر بین دو فتوی دلالت کند، نداریم.

نتیجه‌ی سخن ایشان این است که اطلاقات ادله تقلید، اصلاً شامل فتوی اعلم و غیر اعلم مع المعارضة نمی‌شود بلکه در این مورد باید حکم به تساقط کرد.

این اشکالی است که ایشان به اطلاقات این ادله دارند یعنی در واقع می‌گویند اصلاً این ادله شامل دو فتوای متعارض نمی‌شود تا ما بخواهیم به اطلاقش تمسک کنیم. این اشکالی بود که قبلاً هم گفتند لکن اینجا در ادامه به یک قولی اشاره می‌کنند که طبق آن قول هم قاعده اقتضای تخییر بین متعارضین می‌کند. این قائل می‌گوید درست است از راه ادله نمی‌توانیم تخییر را استفاده کنیم اما قاعده اقتضای تخییر در ما نحن فیه دارد که نتیجه آن حجیت فتوای اعلم و غیر اعلم، هر دو می‌باشد. بالاخره اگر از راه دلیل نشد ما به واسطه قاعده تخییر را ثابت می‌کنیم و معلوم است که نتیجه آن این است که فتوای اعلم و غیر اعلم هر دو حجت است ولی ایشان تفصیلاً این قول را مطرح و رد می‌کند و می‌گوید قاعده هم اقتضای تخییر ندارد. نتیجه‌ای که از مجموع بحث ایشان گرفته می‌شود این است که دلیل اول نمی‌تواند جواز رجوع به غیر اعلم را ثابت کند.^۱ حال باید دید اشکال مرحوم آقای خوئی وارد است یا نه؟

پاسخی اشکال اول:

ما عرض کردیم به نظر ما منعی از شمول اطلاق ادله حجیت نسبت به فرض تعارض نیست چون ما قبول داریم که ادله هر دو را شامل نمی‌شود. همچنین یکی غیر معین را هم شامل نمی‌شود ولی مانعی از حجت قرار دادن احدهمای غیر معین نیست. ادله حجیت را برای فتوی به نحو حجیت بدلیه ثابت می‌کنند. ما گفتیم که حجیت بدلیه معقول است یعنی حجیت به نحوی که بر طبیعت ساری و جاری که بر هر فردی منطبق شود، جعل نشده بلکه به نحوی جعل شده که شامل هر دو می‌شود. به تعبیر محقق اصفهانی شمول ادله‌ی حجیت نسبت به صورت تعارض در صورتی مستلزم محذور است که بخواهد حجیت هر کدام را به نحو تعیینی و فعلی ثابت کند ولی چنانچه حجیت تخییری را ثابت کند هیچ محذوری پیش نخواهد آمد. مفاد ادله هم اگر چه حجیت تعیینیه هر فتوای است اما چون هر یک از دو فتوی مبتلا به معارض است و امکان امتثال نیست، لذا حجیت تعیینیه فعلیت پیدا نمی‌کند ولی مانع فعلیت حجیت تخییری نمی‌شود. لذا مشکلی ندارد و حجیت به نحو تخییری و به نحو بدلی معقول است و این ادله حجیت را به تخییر می‌توانند برای دو فتوی ثابت کنند و لذا این اشکال به نظر می‌رسد نمی‌تواند در دلیل اول خدشه‌ای وارد کند.

۱. التقیح، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۱.

اشکال دوم:

اشکال دوم این است که مهم ترین شرط از شروط اطلاق و مهم ترین مقدمه از مقدمات حکمت برای استفاده اطلاق این است که متکلم در مقام بیان تمام مرادش باشد یعنی در مقام ذکر همه خصوصیات باشد که در ترتب حکم دخیل هستند. اگر متکلم در این مقام نباشد ما نمی‌توانیم استفاده اطلاق کنیم. این یک رکن مهم از ارکان مقدمات حکمت و استفاده اطلاق است.

حال اگر قانون گذار و شارع هم به عنوان یک قانون گذار، در جایی در مقام اصل تشریح حکم باشد و در مقام ذکر خصوصیات و جزئیات قانون نباشد، طبیعتاً نمی‌توانیم نسبت به نفی جزئیات و خصوصیات اطلاق جاری کنیم. نمی‌توانیم از عدم ذکر یک خصوصیتی در کلام قانون گذار استفاده کنیم که پس این قید در قانون معتبر نیست چون قانون گذار (شارع) گاهی در مقام اصل تشریح حکم است مثلاً در قرآن می‌فرماید «اقیموا الصلاة» آیا می‌توانیم به اطلاق اقیموا الصلاة تمسک کنیم و هر چیزی را که شک در شرطیت یا جزئیت آن داریم، نفی کنیم و بگوییم که این اطلاق دارد چون هیچ شرط و جزئی را ذکر نکرده است؟ در اینجا نمی‌توانیم استفاده اطلاق کنیم برای اینکه در اینجا شارع در مقام اصل تشریح نماز است و در مقام ذکر خصوصیات و جزئیات و شرایط نماز نیست. اما گاهی در یک دلیلی شارع در مقام ذکر خصوصیات و در مقام بیان شرایط است؛ در این مورد اگر شرطی ذکر نشود، از عدم ذکر آن جزء یا شرط می‌توانیم استفاده کنیم که آن جزء یا شرط اعتبار ندارد.

این مطلب در ما نحن فیه هم منطبق است. این مستشکل می‌گوید ادله لفظیه مربوط به تقلید، همه در مقام بیان اصل تشریح تقلید هستند نه بیان همه احکام تقلید لذا عدم ذکر قید و خصوصیتی نمی‌تواند دلیل بر عدم اعتبار آن قید باشد مثلاً فرض کنید آیه نفر و یا آیه سؤال در آن قید اعلییت نیامده است اما به صرف عدم ذکر قید اعلییت و افقهیت نمی‌توانیم استفاده کنیم که پس اعلییت و افقهیت در مرجع تقلید اعتبار ندارد چون اینجا اصلاً در مقام بیان اصل مشروعیت تقلید است. مثلاً آیه نفر در مقام بیان ایجاب نفر بر یک گروهی است که تفقه در دین پیدا کنند و سپس بعد از مراجعه قوم خود را انذار کنند تا آنها متحذر شود و منظور از تحذر هم، تحذر عملی است؛ این آیه حجیت قول مندرین را ثابت می‌کند ولی از جهت اعلم بودن یا نبودن مندرین در مقام بیان نیست. لذا نه از جهت افقهیت و اعلییت مندر اطلاق دارد و نه از جهت تعارض بین قول مندرین اطلاق دارد. آنچه که از آیه نفر استفاده می‌شود این است که قول مندر مطلقاً حجت است.

آیه سؤال هم همین طور است؛ این آیه اصل لزوم رجوع به عالم را اثبات می‌کند. می‌گوید «إن كنتم لاتعلمون» اگر نمی‌دانید، سؤال کنید. وقتی در مقام بیان اصل ضرورت رجوع جاهل به عالم است دیگر فعلاً از این جهت کاری ندارد که آیا آن عالم باید اعلم باشد یا نباشد یا فرض تعارض آن عالم با غیر او را شامل شود یا نه؟ آیه اصلاً از این جهت در مقام بیان نیست. لذا کسی نمی‌تواند به اطلاق آیه سؤال تمسک کند و بگوید مطلق اهل ذکر قولش معتبر است و اعلم بودن یا نبودن آن مهم نیست و فقط صدق اهل ذکر بودن کند، کفایت می‌کند؛ کسی نمی‌تواند به این اطلاق عمل کند چون آیه اصلاً از این جهت در مقام بیان نیست.

نکته:

البته در مورد آیه نفر و سؤال این مطلب هم در استدلال بعضی ذکر شده که استفاده اطلاق از آیه نفر و آیه سؤال با توجه به ندرت تساوی بین علماء و توافق آراء آنها روشن تر است. این را در حقیقت به عنوان یک قرینه بر استفاده اطلاق قرار دادند. یعنی می‌گویند اینکه این دو آیه بخواهد حمل بشود بر صورت تساوی بین نافرین و مسئولین، این حمل بر فرد نادر است و حمل بر فرد نادر هم صحیح نیست. ندرت تساوی خودش کمک می‌کند بر اطلاق آیه یعنی آیه نفر و آیه سؤال ناظر به این جهت هست نافرین که می‌روند، مسئولین اینها همه در یک حد و اندازه نیستند یعنی با عنایت به عدم تساوی آنها حرفی از اعلیمیت و اقههیت گفته نشده است. این را قائلین به تخییر و کسانتی که به اطلاق این دو آیه تمسک کرده‌اند، تأکید بر آن دارند که با توجه به اینکه تساوی بین نافرین و مسئولین نادر است، و حمل آیه بر این فرد، حمل بر فرد نادر است پس معلوم می‌شود که اصلاً نمی‌توانیم بر صورت تساوی حمل کنیم.

از این سخن بعضی جواب دادند از جمله مرحوم آقای حکیم که فرموده‌اند این مسئله که نافرین و مسئولین همه مساوی باشند از حیث فضیلت، این یک امر نادری است؛ این قابل انکار نیست ولی صرف ندرت تساوی کافی نیست بلکه باید ندرت تساوی به ندرت اتفاق در فتوی ضمیمه شود در حالی که این گونه نیست یعنی اتفاق در فتوی نادر نیست حتی اشخاص مساوی هم فتاوایشان لزوماً مساوی نیست.

در هر صورت می‌خواستیم این نکته را هم اضافه کنیم که بعضی برای استفاده اطلاق از این آیه، این نکته را هم ضمیمه کردند که پاسخ آن داده شده است و دیگران هم پاسخ دادند و ما باید بعداً بررسی کنیم. پس ببینید این دو آیه اطلاق ندارد. در مورد روایات هم نمی‌توانیم احراز کنیم که در مقام بیان از این جهت هستند مثلاً روایت احتجاج «و أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه...» این در مقام بیان اصل جواز تقلید و مشروعیت تقلید است. می‌گوید از فقیهی که این اوصاف چهار گانه را داشته باشد باید تقلید کرد ولی اینکه آیا باید اعلم باشد یا نه، اگر اعلم بین آنها بود چه باید کرد و آیا اگر بین فتاوی فقهاء تعارض پیش آمد چه باید کرد، از این جهت در مقام بیان نیست و این فقط دارد اصل جواز تقلید از فقیه بیان می‌کند. در مقام بیان احکام و جزئیات تقلید نیست لذا از عدم ذکر این قید ما نمی‌توانیم استفاده اطلاق کنیم. در مورد روایات دیگر هم همین گونه است.

آن وقت یک مؤیدی هم اینجا در مورد این مطلب ذکر می‌کنند و می‌گویند ببینید اگر کسی مریض باشد و سؤال کند که چه باید کند، کسی که سؤال در مورد مرض خودش می‌کند به او می‌گویند باید به دکتر مراجعه کند. این پاسخ در واقع مقام بیان ضرورت رجوع به طبیب است و می‌خواهد بگوید تنها راه رهایی از بیماری رجوع به طبیب و عمل به دستورات طبیب است. اما اینکه باید به چه طبیبی مراجعه کند و یا وجود اعلم و افضل چه باید کند و اگر بین اطباء اختلاف پیش آمد چه باید کند، در مقام بیان از آن جهت نیست بلکه می‌خواهد اصل رجوع به طبیب را برای شما بگوید. در بحث ما هم همین گونه است یعنی اصل رجوع به مرجع تقلید را بیان می‌کند و در مقام بیان جزئیات و خصوصیات و شرایط مربوط به تقلید و

احکام تقلید نیست. لذا دیگر ما نمی‌توانیم از عدم ذکر یک خصوصیت و قید و شرطی استفاده کنیم که آن قید و شرط معتبر نیست و استفاده اطلاق کنیم. این محصل اشکال دوم به دلیل اول بود که بیان کردیم.

تذکر اخلاقی:

روایتی از امام حسن علیه السلام که حضرت می‌فرماید: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَبْدَ اللَّهِ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ» کسی که بندگی خدا را بکند، خداوند متعال همه چیز را بنده او می‌کند.

ببینید عبادت خدا صرفاً به یک سری الفاظ و اعمال ظاهری نیست هر چند اینها مهم است و جلوه‌ای از عبادت حقیقی است ولی عبادت خدا یعنی تسلیم در برابر خداوند، خضوع در برابر خدا و خوف از خدا. اینکه خدا را قادر و عالم مطلق بدانیم و اینکه خدا را همه چیز بدانیم و خود را هیچ بدانیم. کسی که نسبتش با خدا این باشد، این به نقطه‌ای می‌رسد که خداوند متعال همه چیز را بنده او می‌گرداند. عبودیت خداوند باعث قرب به حق تعالی می‌شود و هر مقداری که انسان بالاتر رود و به آن نقطه نزدیک تر شود، سعه وجودی پیدا می‌کند و همه چیز را در ظل وجود او قرار می‌دهد. ائمه معصومین علیهم السلام چرا از این خصوصیت برخوردارند؟ یعنی قطعاً آنها به مقام قرب الهی نائل شدند و این از راه عبودیت خدا حاصل می‌شود. نتیجه آن هم این است که خداوند همه چیز را بنده آنها قرار داده است یعنی انسان‌هایی که به این مقام می‌رسند همه چیز در تحت اختیار آنهاست. این برای اهل بیت علیهم السلام تکویناً اتفاق می‌افتد و برای غیر آنها هم همین طور است و خداوند می‌تواند همه چیز را بنده آنها می‌کند و این جلوه‌ها و تجلی‌های مختلف دارد و مهم‌ترین آن این است که انسانی که به آن نقطه می‌رسد تسلیم و اسیر هیچ یک از مسائل و لذائذ دنیوی نمی‌شود و همه چیز در اختیار اوست و نفس او آن چنان قدرت دارد که او می‌تواند به شهوتش و هوس و خواسته‌اش امر کند و آنها را کنترل کند. و او می‌تواند با وجود این قدرت تصرف در عالم تکوین هم بکند. ان شاء الله خداوند توفیق عبادت خودش را عنایت بفرماید.

«والحمد لله رب العالمین»